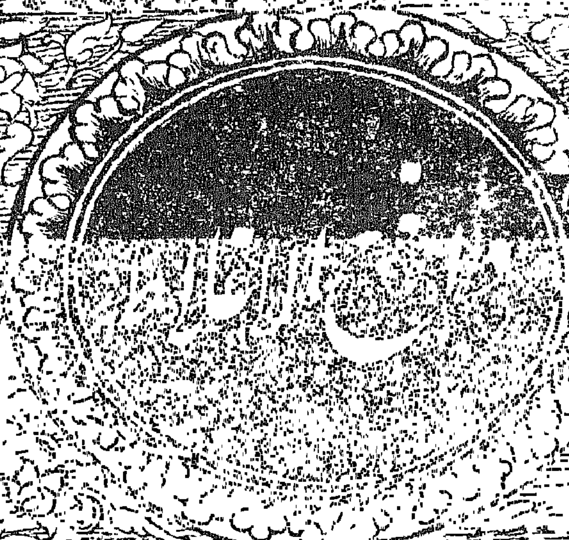


متضمن تصحیح لغاتی که بغلط زبان زد و کار گشته و غیره

صحت ... لغات ... باهتمام شیخ ... بخش

در مطبع حکیمیه سواد ... طبع پذیرفت



بعد حمد و نعت چیزی از لغتها کرده بیان | ذرهٔ کمتر امان احمد بهر طالبان

آن لغت کش غلط خواستداں روزگار | کرده از قاموس و غیره نقل بهر یادگار

کان بود بسیار معنی را شریک اندر بیان | کرده از برهان قاطع آن لغتها را بیان

ساخته در چند سال این نسخه موزون نام | پرده بسته بهر نفع خاص و عام

سال هجری اندر آن هنگام از روز | یکهزار و یکصد و بیست و دو

هست این عهد شهی که انور است از مهر و ماه | شاه عالم پادشاه قطب بن ظل آله

عالم و حافظ محدث قبلهٔ اهل زمان | وارث ارث نبی غوث و ولی اندر جهان

همچو آدم عالم الاسماست آن دانای راز | مثل موسی آن کلیمش همچو عیسی جان نواز

چون سلیمان صاحب تخت و نگین شاه دین | همچو اسکندر گرفته جمله اکناف زمین

حسن او بر مطلع انوار حسن یوسف است   در شبستان جلوه گاه با ادب صف بر صف است

در بلاد سلطنت ... شود از وی عیان   رهنما چون خضر الناس بهر گمرهان

چون خلیل الله بهر عام داد و صد صلا   همچو لقمان است اندر بحر حکمت آشنا

چون محمد نیتش باخیر باشد و برهان   سال تاریخ جلوس شاه باخیر است آن

در صداقت همچو صدیق او است آن راستکار   در عدالت چون عمر ثابت قدم بس استوار

در حیا مانند عثمان است آن ربانی حلم   در شجاعت چون علی مرتضی اندر علم

چون حسین و چون حسن شیر حسن اخلاق ...   ذات او باشد امام المؤمنین اندر زمان

قامتش باشد ستون کاخ دین همچو مینار   ابرویش محراب آسا قبله این سپار

مظهر رحمان دل صافش چو عرش مجید   روی او مانند مصحف فیض بخش اهل دید

فاتحه مانند مفتاح کریم انگشت او   فتح استقبال اندر هر کجا او کرد رو

سوره انا فتحنا از لسانش بی بیان   در دل او سوره اخلاص باشد جاودان

سوره نور است روشن از خط سیمای او   شمعه طور است پیدا از رخ آن مهر جو

ابروی هم ... چون سوره نون والقلم   دیده اش چون آیه رحمت ولی کیف و کم

مثل اعراب است در زیر و زبر مژگان او   مردمک در چشم او چون نقطه قرآن بگو

همچو نوح عمر پادشه باشد دراز   خضر سان زنده باشد آن شه عاجز نواز

شاه ... این نسخه را نامید اهل شهریار | ... تألیفش که هم ... یادگار

واضح الاصطلاح الفاظ است این منظوم شد | عرف آن شد واضح الاصطلاح آن بدر

ظلمت اغلاط زائل شد ازین نظم منیر | زان شده تاریخ او خورشید ای ... منیر

هفتصد و بیست ابیات این نسخه از روی شمار | چارصد هفتاد میخوانی لغت را یاد دار

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات | هست این بحر رمل شیرین تر از آب حیات

اصطلاحات لغت را اولین سازم بیان | وان کلید علم او را کن لغت ای نکته دان

حرف مفتوح آنکه بر وی فتحه شد ای ارجمند | حرکت بالا نشان از فتح آمد چون ...

حرف مکسور آنکه تحتش کسره باشد ای عزیز | وان مثال کسره چون ... ای ...

حرف مضموم آنکه بر وی ضمه بود ای پیشه ور | ضمه بود چون ... ای ...

ساکن آن باشد که ... دارد سکون ... | وان مثالش همچو رای لعل لب ...

هم سکون را جزم میگویند علمای زمان | هم زده خوانند در فارسی زبان ای ...

فتحتین و کسرتین و ضمتین را بگو | آنکه او وارد دو حرکت چون ...

آنکه را تشدید باشد آن مشدد ای جوان | وان مثالش ... حرف را ای ...

آنکه میباشد مخفف جزم را بر وی نگار | وان مثالش همچو ... بسیار ...

معجمه حرفی که منقوط است چون شین شکر | مهمله حرفیکه باشد بی نقطه ...

ثا آن بود با تی موحد نقطه زیرش بدان — چون بود بالای وی دو نقطه فوقانی بخوان

گر بود زیرش دو نقطه یای تحتانی شمار — می شود ثای مثلث از سه نقطش آشکار

بای و جیم فارسی سه نقطه دارد گر بیار — بین مثالش هر دو را در لفظ چپا ای کامیار

فارسی کاف است در لفظ اگر ای آشنا — [illegible] ای باشد فارسی [illegible] ای [illegible]

این حروف چار مخصوص عجم شد ای لبیب — خاصه ملک عرب هشت است حرف ای ادیب

از دل و جان گوش کن آن حرفها ای [illegible] — ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف

واو معروف آن بود ما قبل او ضمه بخوان — لیک آن ضمه مطابق واو باشد در بیان

وان مثالش همچو دود و بود و سود ای [illegible] — ضمه آن مجهول واو است ای شه دانا چو جود

ضمه ما قبل او باشد مخالف واو را — وان مثالش همچو شور و زور ای [illegible]

واو معدوله بیاید در تلفظ ای نگار — لیک در مکتوب آید همچو خواه خوش شمار

یای معروف آن بود ما قبل او کسره بخوان — لیک آن کسره بیا باشد مطابق در بیان

وان نظیرش صغیر هم کبیر ای [illegible] — یای مجهول آن بود ای عارف دانش ضمیر

کسره ما قبل او باشد مخالف یای [illegible] — وان مثالش [illegible]

های ملفوظ آنکه باشد در تلفظ آشکار — وان مثالش همچو شهر بدان ای شهریار

مختفی ها آن بود ننماید اظهار در بیان — همچو لاله هم پیاله [illegible]

همزه ممدوده آن باشد که خوانیش دراز — وان مثالش آمد هم آب بابای راست باز

همزه مقصوره را الحال بخوان همچو اب — یعنی آب والد آمد ای عزیز پر ادب

هست این باب الف بر بسته و فصلت تیکار — زان یکی تازی و دیگر فارسی ای هوشیار

اولش فصل تازی ای سخن سنج زبان — معنی حرف الف را خوان تو همزه ای جوان

هم بدان معنی که او باشد معجمه‌ای نگار — وان الف هم الفتی ای مرد فرد و رستگار

ابهت با ضم اول فتح و ثانی تشدید — معنیش باشد بزرگی ای خداوند خرد

بای او مکسور میخوانند عام از مردمان — در لغت مکسور نامد یای او ای نکته دان

خوان تو اعرابی بفتح اولین ای شهریار — معنیش دهقانی ملک عرب ای کامگار

اولش مکسور می‌خوانند از روی خطا — هست اعجوبه بضم همزه ای عین عطا

معنیش باشد عجیبه لیک بی همزه مدان — اول اقلیم مکسور است کشور را بخوان

عام می‌خوانند نخستین ای لبیب — اقربا از کسر رای مهمله جمع قریب

ثالث افعی بخوان مفتوح در معنی مار — همچنین عیسی و موسی نیز لیلی را شمار

گر بخوانی ثالث آنها تو مکسور ای کیا — در زبان فارسی با این چنین گفتن روا

اول ایوان بکسر معنیش صفه کلان — لیک الف را فارسی با فتح آید در بیان

اول اکسیر مکسور است ای روشن جبین — الیه از فتح نخستین معنیش باشد سرین

اولش مکسور می خوانند این روزگار — همچنین باشد خطا ای نکته سنج هوشیار

خوان تو سر قاری ای یار [illegible] — گر بخوانی اولش مفتوح ای باریک بین

معنیش باشد علامت ای سخن فهم زمان — اصبع خوان از کسر اول ثالثش مکسور دان

معنیش انگشت باشد هم نشانه یاد دار — صاحب قاموس میگوید چنین ای با وقار

اولش مکسور و هم مفتوح و هم مضموم خوان — ثالثش مکسور و هم مفتوح و هم مضموم دان

خوان اساطین ای تو جمع اسطوانه ای عزیز — اسطوانه دان ستون ای بانی کاخ تمیز

بعض کس جمع ستون گفت اساطین از خطا — فارسی مفرد و تازی جمع نیاید هیچ جا

فارسی فصل دوم بشنو ز من ای نکته دان — آمده چندین لغت بس مشترک در هر زمان

چار معنی هست لفظ آس را ای باخبر — اولین سنگی کلان که غله ساییده شود

آنچه آن از دست گردد نام آن دست آسیا — آنچه آن از خر بگردد دان خراس ای [illegible]

آنچه آن از آب گردد نام او دان آسیاب — نیز میخوانند [illegible] آسیا ای نکته یاب

دومین معنی آن [illegible] ای [illegible] تمیز — سیومین [illegible]

چارمین دان نام قریه [illegible] پارسی — چار معنی را بتازی خوان اگر سنجی رسی

اولین نام درخت مورد ای [illegible] — در زبان فارسی گوینده آنرا [illegible]

می شود در روم [illegible] — بد عصا [illegible]

چوب آن خوشبوی نیکو بشنو ای کامیاب / هر که آنرا می‌ببوید منجلی گردد عجب

دومین ات آن بقیه کان بود در شان شهید / سومین خاکستر جا ماند ای دانای عهد

چارمین باشد نشانهای عمارت ای نگار / هست دو معنی بزرگی بین ای هشیار

اولین شهر است اندر سمت حجاز ای عزیز / دومین تو جانور خوان قاقمش گویند نیز

در زبان هند و معنی یکم امیدوان / دومین با گمان کاف تازی بیگمان

آسمان را دسته معنی اولین با سپهر / گردش او آس مانند ست ای خورشید چهر

زان سبب گویند آنرا آسمان ای مهربان / دومین نام فرشته دان تو ای قدسی مکان

سیومین یک بیست و هفتم از مه شمسی شمار / آمده او زیر ضم دال منقوط ای نگار

هم صحیح آمد بدال بی نقطه ای نکته‌دان / چار معنی اولین نام فرشته کن بیان

او موکل هست بر خورشید ای کان وقار / دومین روز نهم از ماه شمسی شمار

سیومین نام است از یکماه شمسی ای عزیز / پوس در هندی بیان خواه ای مه روی

اهل فارس را چنین رسم است ای ماه جهان / گر بنام ماه آید نام روز ای مهربان

آن زمان جشنی عید بکنند ای هوشیار / نام آن گویند او جشن اهل روزگار

چارمین آتش بدان ای گرم جوی / آمده آذر بفتح رای منقوطه ای

زای و ساکن بخوان ای خسرو اقلیم کرم / اسرار آزردن آمد معنیش ای ...

در عرب این لفظ نام باب ابراهیم بین | معنی آیین سه آمد اولین آن آفرین
دومین رسم و روش نام سیومین قریه بود | نزد آن عاری که آنجا مومیائی میشود
نام آن قریه چو شد آیین بدان ای نکته دان | زان سبب شد موم آیین نام آن ای ذو عیان
اندرو بسیار بها واز تغیر آن سبب | نام او شد مومیائی در میان ازمنه
آل سه معنی هست اول سرخ رنگ ای با کمال | ثانی آن باشد که دارد قلتش مشتش بال
سیومین آن تبی که مهلک میشود در حینه | تا بهفته می‌شود آن تب عارض ای کیا
اعتقاد عام این با که آن جنی بود | مهلک چه بود آن بود ای اهل خرد
بازو بارزی باشد چار معنی کن حساب | شخص هر چیز اولین وان دومین آید ستر
سیومین آن باد کان بفشد ... صبحگاه | چارمین اولاد در ترکی بدان ای مهر شاه
در زبان هندیان نام درختست ای کیا | کز بن و بیخش ... زند رنگین چاهها
اول آتش و سموم است ای عالی نژاد | نی ز فتح اولین ای خسرو ... فرداد
ارجمند از جیم موقوف است ای اقرار | معنی او شد حسب قدرست ای صنعتگار
ارج را دان مرتبه هم قدر ای والامکان | معنی ... هست ... همچنین ... بدان
لیک می‌آید مرکب شو ای اقبال مند | وان مثالش بهره ور هم بهره مند ای بهره ور
آمده این باب با سه فصل روشن ای ... | زان یکی تازی دوان ... فارسی ... مسکن ...

۹

اولین دان فصل تازی ای شجاع | معنی یا هست آنچه وی کرده حجتها
معنی او تیر آن مردی بدان ای نکته دان | کان کند خواهش جماع و صحبت جانان روا
اول آن ال مفتوح است با تشدید دال | معنیش بقال با تشدید ای صبح کمال
در زبان عامه بقال آمده ای اهل هوش | معنی بقال در تازی بدان سبزی فروش
بذرقه با فتح اول آمده ای ره بر | ذال او منقوط و ساکن آمده ای راهبر
معنیش دان رهبری بی شک یقین ای رهنما | بی نقط خوانی اگر دال است تو ای عزیز ما
معنی او دان گروهی راه برای دور بین | خوان بزاز از کسر اول نی ز فتح ای عزیز
معنیش بیطار بدان آن کسی کن عاد را | اول بسطام مکسور است بی چون و چرا
معنی او نام شخصی نیز نام شهر خوان | مولد شیخ مکمل بایزید آنجا بدان
هم بفتح اولین دان نام آن شهر ای نگار | نی ز ضم اولین هم چون کرده اند اشتهار
خوان بشاشه را بکسر هم بضم ای خوش سخن | معنیش دان آن خبر کان بشابد آمد و رشیر
اولش مفتوح میخوانند از روی خطا | اول بهجت بخوان مفتوح ای سحرنما
معنیش خوبی بدان ای ناصح شیوا ما | خوان بضاعت را بکسر اولین سرمایه دان
خوان بطانه را بکسر اولین آستر | دان بکارت را بفتح اولین ای با هنر
معنیش دوشیزگی دان ای نکو آیین | خوان بنانه را بفتح اولین ای دور بین

معنی او وان بهر انگشتهای دستگیر ‌ جمع و باشد بنان با فتح اول یادگیر

بهمت از فتح نخستین وز ضم اولین ‌ معنی او بچه میش و زرشت ای اهل دین

آل فصل ششم در فارسی الفاظ دان ‌ در زبان فارسی با راو معنی کن بیان

اولین معنی آتش آمد بدان ای نیککار ‌ لیک می با مرکب شو یا مثلثش شمار

دومین تخفیف با دستای سخن سنج زبان ‌ بیست و چار آمد بهر یار معنی ای جوان

اولین معروف با خوشی بدان ای نیک یار ‌ سیومین خصمت چهارم کرت ای اهل اسرار

پنجمین دان بارگاهی خون اشکم و ... ‌ هفتمین دان بگیداشتهای نخست کار اهل فن

هشتمین دان جای انبوهی بسیار چیز ‌ وان نهمش زنگبار ای ... دریای تمیز

وان دهم بار بده آمد تبا ... ‌ خوان دهم آن جا صلی کان ز نشست استخوار

چون گل و چون میوه آبستنی دان ای سخن زبان ‌ حادی عشر آن غشی کو درمیان عفران

درمیان مشک و عنبر میکنندی ای نکو ‌ عشر و ثانی اثره وان اثره دان ...

عشر و ثالث کار رو ... بکن ... کار ... ‌ عشر و رابع ... وان ای دو ... دستار ...

عشر و خامس ... باشد زن از دانیه ‌ عشر و سادس ناچون جنگ و عید کن تمیز

هفدهم لنبار یعنی کهنات ... زبان ‌ کیش رابع زیر اندر گشت از بهر توان

هیجدهم وان ... ‌ که برای بوره آماده کنندش یاد دار

عشر و تاسع نام ده دان ای شهنشاه ... / ... ای حسین شیرین بیان

بیستم چیزی که از وی در گدازند زر / تا بود نقره گداز از وی میان ای پرهنر

بیست و یک آنچه نویسند دبیران زان بیان / بیست و دو چیزی که آن را ...

بیست و سه دان شاخ را ای کاغذ ... / بیست و چهارم ... که ...

بار باشد بدر تازی باب ... نیک کار / در زبان هند باز تخفیف کن عیبا

معنی باز است ده هم دان ... بهار / اتفاقاً آمده تا بعضی ای راست باز

اولین باشد معنی دیگر ای عالی نهاد / دومین ... از ... ای ...

نیز بازنده بدان لیکن مرکب دار / آمده شطرنج باز و نرد باز ای ... بار

سیومین باشد گشاده ای عزیز ... / چارمین باشد مسافت در میان هر دو دست

چون گشاده هر دو بازو آن مسافت ... / از سر انگشت ... راست تا چپ می بود

پنجمین ... از آمد ... ای اهل راز / وان ششم تو نام طیری مشتهر ای ...

هفتمین کردن تیز ... آمد ... چیز / هشتمین باشد جدا ای ... تمیز

وان نهم اسپ و ... ای هو... / چون دهم ... باشند که ... باد دار

بهر گر باشد فارغ نیز چون ... گشت ... / نذر گر گفتن غلط دان هم خطای ای ...

آمده این فصل های فارسی ای هوشیار / گوش کن ... دل ای نکته سنج

پات را تو تخت دان ای صاحب گوی وفا — وجه تسمیه‌ی پادشه بشنو ز ما

معنی پادست شد ای پادشاه در شمار — اولین آن پاسبان پایین پیر ای شهسوار

دو یکمین پا بیکه [illegible] ای لیسان [illegible] — سومین پا تخت دان ای خسرو شیرین زبان

اصل این پات است بعد [illegible] — بی شبه کرده بدل ز دال ای اهل [illegible]

معنی شاه است شد اولی بود بهتر چنین دان — گوشمالش شهسوار و شاه و شبه نیز خوان

دو یمین اصل است و [illegible] سیومین [illegible] — خویش را رسوا مکن با ترک دنیا ای عزیز

معنی شاه است بهتر با مراد آن پاسبان — پادشه یعنی تو بهتر پاسبان معنی بدان

پادرا تو تخت دان معنی شه [illegible] بگو — پادشه یعنی بدان تو صاحب تخت ای نکو

هست دنیا دار یا همچون عروس [illegible] — شاه را گو بنده [illegible] عروس روزگار

تو شه میگو بنده نبود [illegible] ای نیک خو — کن [illegible] صحبت دنیا که باشد جنگ جو

هست پوسیده بضم و لین ای [illegible] — معنی او کهنه و فرسوده باشد یاد دار

هست ابیاتی موقوفالی فصلی اندرو — زان یکی تازی دیگر فارسی ای نیکخو

او [illegible] ای سخن فهم [illegible] — معنی تا نرم خاک ای نرم دل [illegible]

[illegible] — صحبت کلی نسوز زان [illegible] سخا

آمده شنبان بضم و لین ای [illegible] — وزن [illegible] بدانی ای [illegible]

۱۴۳

۱۴

معنیش باشد ازار چون دامن کلان — خوان تنجه را بکسر جا و بفتح حوان

یا نطاق باشد مشدد معنیش تحفه بگو — اول تعداد مفتوح بشتای فرخنده

معنیش باشد شمردن ای سخن سنج زبان — هرچه مصطلح سازند بزر آید ...

تنجه باشد هم تنگار هم تکرار گو — نیز مقراض ای استعمال است ای ...

هر دو در معنی تنقیص است و تمثیل ای جوان — وان مکر تلقا و هم تبیان بکسر انگه قران

حوان تعب از فتحتین است لیس و کبر — معنیش تشقق ضد و لحت ...

از سکون عین تعب دانند از روی علما — از جفا و سهو باشد ... ای عطا

ترجمه از فتح تسبیح است ای کلمات ... — معنیش تفسیر از تازی ...

فارسی فعلست اینجا ای سخن سنج جهان — معنی تاتن ان فارسی ...

اولین ان کلمه کاین انتها باشد بر و — دومین تا مخفف تا بگا ...

سیومین تار است چارم ان عادی ... — پنجمین ... و سادس ... و مانند ...

بست و بیست آمد بهر معنی ای ... — اولین شعر و تازی ... خوان ...

دومین ... و ... ان ... — ان ... ز هر ... آخر ...

سیومین هم ... ان ... — ... ان ... هم ... و ساد ...

چارمین ان ... ثالث ... تقبیر — چون بنام ماه آید نام روزی ...

... ترجمان بضم الجیم وترجمان بفتحتین لاتباع الجیم مثل ... صراح

وحکمای یونان و حکمای هند مدد تصدیق مذاهب خود ... حکیم الهند آنرا در رسالهٔ ... ۱۲

جشن چو شادی همی کند آنرو رو فارسی ... / پنجمین حصه نصیب نیز حظ و بهره خوان

ششم تمام خطا و ای بهیج و قبا / هفتمین قهر و غضب ششم ان ای پایا

هشتمین ... ضیق آمدن بلا / دان نهم قوت و تا یک ای دشمن جیلک

دان دهم فصل خزان را ای سخن همچون بهار / یازده دان مرتبه هم شوکت و شان و وقار

دوازده حیله که باشد راستی ای نیکنام / همچو آن تیری که بشکافت از وی بدان

تیر آن تیری که در کشتی نصب بندد وست / بادبان آویخته زان تیر ای فرخنده خو

نیز دان ... عصا یقین ای نکو / هم بدان ... و بله آوزان ... ان

سیزده با شکوفه کان نخرما آشکار / چارده طاقت بخوان ای نیک یار

شانزده برق آمده ای بلبل شیرین زبان / هفده هم جنسی مرغی ...

هجده هم دان رشته را هم موی ای ... / نوزده تیر ... بسم ...

بیست و یک را ... ای ... زبان / بیست و دو چیزی که از ...

بیست و سه دان گلوله ... / بیست و چارم ... فرخنده خو

بیست و پنجم دان گل نرگس ... گلستان / بیست و ششم ... و صحرا ... ای ...

بیست و هفتم دان ... آن چیز را ای ... / کان بود با هم برابر در صفات ...

... دان ز تای فوقانی تو معنی ... / فی بطای حطی آمد ای عزیز هوشیار

۱۵

همچنین باشد طلیسان نیز با طیلسان ... های حکمی هر دو جا با غلطای گمرهان

اندرین باب آمده تای مثلث ای نکو | معنی تا آمده چیزی که باشد زو نهم

خوان ثلاثا را بفتح اولین ای نکته دان | آمده معنیش فردا ای سخن سنج زمان

آمده یوم الثلاثا روز سه شنبه شنو | از سکون لام ثلثا دان غلطای بیکجا

خوان ثمر از فتح تین اولین و دومین | معنیش بار درخت است ای نگار گل جبین

تیبه از فتح اول باشد یاد دار این | یای او مکسور معنی چند بکرای گلعذار آن

باب جیم آمد نگار از لطف دو جیم | آمده دو فصل روی ای سخن سنج

اولین آن فصل تازی ای [illegible] | جیم را معنی بدان ای [illegible] مست ای نگار

جده از ضم نخستین آمده ای خال و فیل | آن جزیره در میان مکه باشد ای خلیل

خوان جراحت را بکسر اولین ای نکته دان | معنی او زخم باشد ای ز فتح [illegible]

جوهر را از فتح اول ثالثش مفتوح نیز | معنی او تیزی عقل است ای اهل تمیز

ثالثش مضموم هم [illegible] | جرح از ضم نخستین معنی او نیز ریش

جلوه از فتح نخستین ای سخن سنج زمان | معنیش باشد نمودن جلوه گر [illegible]

جنبه از کسر نخستین [illegible] بالیقین | کان شنو حاصل [illegible] کفاره ای [illegible]

خوان جبر از فتح نخستین ای [illegible] | معنیش باشد خلاف جبران ای یار

کن مرکب با جمادی لفظ اولی ای جوان ٭ جیم او مضموم بر وزن فعالی کن بیان

شد جمادی متصف با لفظ اولی ای نکو ٭ نی باول متصف کرد و بدان ای نیکخو

همچنین جمادی الآخرة انکه ای جوان ٭ پس جماد الاول و ثانی غلط باشد بدان

آمده جمهور از ضم حسین ای نگار ٭ معنیش باشد جماعت مردمان روزگار

نامده از فتح اول ای سخن فهم زمان ٭ هر چه لفظی اندرین وزن آید ش مضموم

همچنین صفد مقنبر نیز مضموم و کبیر ٭ آمده مشکور فارس نفتح اولین

نیز عصفور با ضم سختی ای بار ٭ معنیش گنجشک باید داری هشیار

وان که عصفور از فتح سختی ای کیا ٭ معنیش باشد سختی ای عبن عطا

خوان جنوب از فتح اول معنیش شمال ٭ نی زضم اولین نی مقصر کمال

وان چهار اشتران از فتح اول ای ٭ خوان چهار مره از فتح هم بکسر

سیم چهار دختران فتح و ... ٭ فتح بر وزن مشد بهم کن ...

معنیش ذو زنح بضم نون ... ٭ با چنین قرآن مشد هم بکسر ای ...

معنیش صد ... یعنی ... ٭ چون گردن ... معنی جواد ابل جود و گو

از سخی جواد معنیش ای اهل سخا ٭ اینقدر باشد لغات هر دو ای

هر چه موجود است سائل را سخی بخشد بدان ٭ چون کسی سائل شود دریش جواد نامدن

۱۷

گر نباشد پیش او موجود دینار و درم | قرض آورده بهر چیزی ستاند از کرم

فارسی فصلست اینجا ای بخندان زبان | خوان تحیت روز و شب و بامدادم بسلام

جمعش دان فصیح ز جیم تازی ای معنی نگار | نیز جیم فارسی ... ای روزگار

چیره را میخوان بجیم فارسی ای نیکخو | معنیش باشد سیه رنگ ای نگار مشکبو

جیم تازی عام می خوانند در والعزیز | از سیه کاری حذر کن ای ادیب باتمیز

با جا مهمله شوربن ای پرجفا | معنی جا آن نباشد سمن ای آشنا

کان زنی پستان او بست ای نگار مهرخو | هم درآمد زبانش یا زخود باکس مگو

معنی او بیرآنکه ن ان از و بادا امان | کان مسلط میشود بر شوی خود در هر زمان

تا حاکم را بخوان بکسر ای بحسن سیحا | معنیش نام سخی مشهور تر از سحا

خوان حزین از فتح اول معنیش غمگین بگو | شاد و خورم باش دائم ای نگار مهرخو

خوان حجامت را بکسر اولین ای هوشیار | معنی او خون کشیدن از شاخ ای جوان

هم چنین ... اندرین باب ... | لیک آن مصدر برای صنعت آمد ای نکو

چون حیاکت معنیش بافندگیست ای ... | همچنین با خیاطت معنی او دوختن ...

همچنین شد صباغت رنگ کردن ای نگار | هم دباغت پاک کردن چرم ای ...

هم خراطت چوب را آراستن معنی او | هم درآید ... این بمثل آن دیگر بگو

حشو را کن با حسین تیز کیبای نیکو شعار — حای اول را بخوان مکسور ای معنی نگار

حای ثانی را بدان مفتوح اول را بیان — معنیش نام کتابی در حدیث آمد عیان

خوان همه یا ثانی حداثت را بفتح اولین — نی زکسر اولین ای حسن و روشن ضمیر

ابلهی با حماقت اولش مفتوح دان — نی زکسر اولین ای هوشیار نکته دان

وان حسام را بضم اول معنیش شمشیر گو — حس مجمیدن بدان ای حسن فرخنده خو

آمده حلام هم حلان بضم اول و لین — معنیش دان بچه از گوسپند او [illegible]

معنی حلمان بضم اولین جیبری بدان — کان بر سبوت سبد بند هم [illegible]

اجرت گوینده فال است هم شغلی او — اجرت دلال هم دان نام شهر ای نکو

شمس حلوانی بدان گویند اهل روزگار — اول حشمت بخوان مکسور ای [illegible]

معنیش دان شوکت هم بد ای اهل فن — خوان حضور را بضم اول معنیش حاضر شدن

وان صحیح گفتن تو حسبه الامر را ای با عطا — جای اجر زدار الفرمود و معنیش است خطا

نامده کاهی الف با لام ای شیرین کلام — بر سر الفاظ فارسی ای فرخنده نام

وان معرب را از بلد هم عرب دان — [illegible]

باب سیم دو فصل در وی ای هوشیار — زان یکی تازی دیگر فارسی ای [illegible]

اولین آن فصل تازی ای معنی را شناس — معنی خاموشی ای پرگره دان ای [illegible]

19

۱۲

هم بدان موی سپیدین ابهم بدانی ای ازان / آمده خراط چون بریک و زن خوان

معنیش شخصی تراشیده بسیار ای نکو / وان خراطی را زبان عام ای پاکیزه خو

خوان خزانه را بکسر اولین ای رازدار / فتح بود هیچگه جا نهادن ای نامدار

وان خدیجه را بفتح اولین ای نازنین / وال و مکسور باشد نی نه ضم اولین

آمده خشیت بفتح اولین آن خوف و بیم / فی زکسر اولین است ای سخندان فهیم

اول خرطوم مضموم است ای روشن ضمیر / معنی وی پیل است همچون اسیر

آمده خلعت بکسر اولین ای بهره ور / خوان خوان از ضم و یا از کسر ای یار هنر

بیگمان تعریب آن معنی آن مشهور بین / وان خیال از فتح اول فی زکسر اولین

معنیش نامی ادبی از حواس اندرون / پنج حس باشد بباطن ای عزیز ذوفنون

اولین آن مشترک حاسه دوم است خیال / سیوم فکر است چارم وهم ای اهل نظر

پنجمین حفظ است حق یاد دار حافظ و را / نام حافظ حفظ کن محفوظ باشی

خلوتانه فتح نخستین مفتقین / فی زکسر اولین ای نکته سنج نیک خو

فارسی وصل است اینجا ای عزیز هوشیار / معنی خا پارگین فارسی شمار

خوان خجسته بفتح جیم ای فرخنده / معنیش وا اولین همچون بگو

و دیگی نام ... است آن که در ... / در میانش ... ای ... فارغ

۲۱

خوان خود را کسر اول هم بضم آمد صحیح | معنیش در فارسی صاحب بدانی ای فصیح

باب دال مهمله و فصل دو ای آشکار | زان یکی تازی و دیگر فارسی ای هوشیار

اولین زان فصل تازی ای نکو فهم | معنی آن است قربه آن جوان ای نوجوان

هم بدان آمد رفتن معنیش ای نیکونهاد | هم دویدن نرم باشد معنیش ای نیک نهاد

دال را رهبر بدان هم ای بزرگ رهنما | دل بخوان از کسر اول دان بشد لاغر

آمدش تعریب از دل جان من ای دل شنو | دره از کسر نخستین معنیش معروف گو

می نهند از روی حکم شرع مجرم را از آن | خوان تو دعوی از بفتح اول ای والا مکان

زان دمشق از کسر اول با دمش مفتوح خوان | معنی او نام شهر مشتهر اندر زمان

خوان دماغ از کسر اول معنیش جای خیال | اول از فتح و هم کسر ای با کمال

اول کان بخوان مضموم هم معنی | جمع او باشد دکاکین معنی آن آشکار

اهل فارس واو را در نویسند آشکار | آمده بی واو در تازی زبان ای با تمیز

فارسی فصل است اینجا ای سخن | معنی دا آن است نام ظرف در فارس بدان

ای کیا پس ای دو تیر بیاید بهیز | تا شنوی بس سرنوشت تیر را ای نازنین

دشت از ضم نخستین ای عزیز | معنی او زشت و بد ای تیره روی زشتکار

اندر تعریب همه هم زمره در ... | تا که تو قافیه از آن زشتند ای یار ...

پیش از آن دشنام گفتند بر که بگفته بدین — اصل دشمن دش من بد ای حبیب مهربان

دشت زشت و بد بدان من را بمعنی آن نگر — معنیش آن بد آن ای عاقل پاکیزه خو

تای فوقانی از آن انداختند ای بردبار — بعد از آن دشمن بگفتند ای مه [illegible]

در زبان هندیان هم همچنین معنی بدان — دوستی با دشمنان کن از دل و جان

باب ذال معجمه گشته بیان ای بارز — معنی ذال آمده تاج خروس ای [illegible]

[illegible] بهر یک ز ارکان بهر [illegible] — [illegible] ای سخنور خوش زبان

خوان با ذال از فتح اول معنیش رفتن بدان — کسره آید و غلط خوانند تمام مردمان

ذان دگال از فتح اول معنیش زیرکی — از ضم آید معنیش [illegible] ای یار ذکی

باب را چون گلمه آید فصل [illegible] — زان یکی تازی دیگر فارسی ای [illegible]

اولین زان فصل تازی ای سخن فهم — معنی [illegible] کند [illegible]

آن کنه کان خرد باشد [illegible] — در زبان هندیان [illegible] ای هوشیار

خوان [illegible] از ضم اول [illegible] — معنیش [illegible] ای [illegible] اهل عقول

تا بدانی آن ربیع الاخر ای فخر زمان — فی ربیع الثانی آمد نام آن ای [illegible] نشان

تا بدانی [illegible] که ثانی هم بود — خوان [illegible] از فتح اول ای خداوند خرد

معنیش اسپید باشد هم گرانه ای عزیز | اولش مکسوری باشد غلط ای پر تمیز
وان ردی از فتح اول دال و مکسوره خوان | معنیش باشد خلاف جیدی قدسی مکان
گر بشد دال از جوالی غلط باشد شنو | خوان رضا از کسر خوشنودی بگو معنی او
در میان منتخب از فتح گفت ای فتح باب | وان رضا یا اولش مفتوح ای والاجناب

یعنی لفظ رضا را بفتح گفته حسینی قال رضی بالفتح خشنودی و ضامن و صحب لقب علی بن موسی

معنیش جمع حسیب کن رعایت بر جهان | همچنین باشد قضیه وان قضایا جمع آن
خوان رواج از فتح اول معنیش رونق بگو | نی زکسر اولین ای خسرو پاکیزه خو
اول رفعت بخوان بکسره ای خوش جبین | معنیش باشد بلندی نی ز فتح اولین
فارسی فصل است اینجا ای عزیز هوشیار | معنی رای هست و در فارسی بکن شمار
اولین آن راه رای همنمای گمرهان | دومین آن نام حاکم بود در هندوستان
رایگان چیزی که مفت آید در اثنای راه | بی بدل بی محنت بی رنج او فضل اله
اصل این را راهگان خوان یا بدل زها بدان | پس از آن شد رایگان مشهور در دور زمان
اول رنگ آمده مفتوح ای رنگین عذار | معنی او قیمتی بدان ای خسرو و معنی نگار
اولین معروف ثانی دان نصیب حصه نیز | سومین آن عیب چارم رنج و محنت ای عزیز
پنجمین قوت بدان ساوس و جان بر شمار | ششمین آن اسپ باشد بدان ای شهسوار
کان همی دارند بهر حصول بچگان | هشتمین آن روز هم نقش بدان ای ذی شان

[illegible]

وان سیم نوزده در شیرای عقدی شمار | یازده هرزه ور دیش سیم قاعده قانون شمار

دوازده نخچیر برگوی ای ... کامگار | سیزده شد مکر و حیله سیم دغا مینگر

چارده روییدن ... ای هنر | هیچ چون دو رنگ است خود ... بدن لاله رو

پانزده در معنی خوبی لطافت سیم نگار | شانزده باشد خوشی و ... شمار

هفده سیم معنی مثل سیب ... ای پر حیا | هژده سیم در معنی خون است ای اهل کمال

نوزده دان رونق کار و رواج سیم دیار | بیستم دان ... یقین ای ...

بیست و یک دان قمار ای ... کامگار | بیست و دو دان ... خداوند سیم ... ای

بیست و سوم ... ای نیک کار ... | بیست و چهارم خال باشد ای نگار مشکمو

بیست و پنجم دان ... شیرین کار ... | بیست و ششم باشد جلاجل ای سخن سنج ...

بیست و هفتم هشتم باشد ... ای کیا | بیست و هشتم ... با ای عزیز پر حیا

بیست و نه خوان ... ای نکته فهم ... | دان بیست و نهم ... ای بزرگ اهل ...

باب ... فصل در ... بیا | ... و دیگر ... ای نکته دان

اولینش فصل ... ای عزیز هوشیار | معنی ... مردکان ... بسیار خوار

یعنی آن مرد خود بسیار چیزی خورده او | اول ... مکسور ای جان جهان

... ای نکته دان ... | فارسی گرد ... اولین ای کامکار

خوان زمرّد را بضمّ اولین و [illegible] | رای ابجد مشدد ای شیرین [illegible]
معنی او نام قسمی از جواهر یاد دار | وان زمام از کسر اول معنیش باشد مهار
اول زهرا بخوان مفتوح ای وشش عذار | آن زنی کان روی او رخشان بود [illegible]
نیز نام فاطمه بنت محمد مصطفی | خوان زهره را از جان و دل ای روح پاک [illegible]
فارسی فصلست اینجا ای سخن‌سنج ساز | معنی زای است زاید چو اشش [illegible]
زاره و زاره را گیاهی بی ثمره بسیار گو | اشتر [illegible] هر چند باید [illegible] سخنش
زان کلام عجزه را زاجای گفته‌اند | آن کسان [illegible] گوسفند [illegible]
زم بفتح اولین سرما بخوان ای کرم | خوان زمستان [illegible] چون گلستان
کثرت سرما زمستان را بدان ای دلستان | کثرت کوه است کوهستان [illegible]
با سین بی نقطه دو وصل [illegible] | زان یکی با زی و دیگر فارسی [illegible]
اولین وان وصل با زمی سحر [illegible] | معنی [illegible] ای [illegible]
[illegible] | [illegible] دال ای عالی همم
[illegible] شعری [illegible] | چون شباق آمد سباق از کسر اول یاد دار
فا زفتح اولین ای [illegible] مهربان | معنی اول لغت [illegible] کن بیان
لیک آن [illegible] | معنی ثانی لغت [illegible] ای [illegible]

۲۵

خوان سحاب از فتح اول بی ز کسر اولین   معنی او ابر باشد ای سخاپیشه چو دین

وان سُحاب از فتح اول بی ز ضم ست ای کیا   معنی او گور آبست ای عزیز آشنا

سُبحه از ضم نخستین همچنین تسبیح دان   اول سجاف مکسور ای جان جهان

معنیش آن جه که زیر دامن وغیره بود   از برای محکمی دوزند ای اهل حشر

سجده قرآن وسجده نماز از فتح خوان   آبرو خواهی چو ابرو سجده میکن جاودان

چون تو سجده معنی سر نهادن بر زمین   مسجدش مفتوح وهم مکسور خوان ای دوربین

سُریه از ضم اول را را ومکسور خوان   رای هم باشد ای سخن سنج زمان

معنیش واهی که آمد در تصرف ای نکو   میشود نسبت بسوی شهر ای فرخنده خو

سر از کسر نخستین دان جماع معنی آن   ضم سر بید از تغیرات ای جوان

بهر نسبت ضم شده وجای کسره ای نکو   همچنین میخوان تهامی تا بی او مکسور گو

معنی او نام شهری ای سخن فهم زمان   وان تهامی را بنسبت دان تش مفتوح

همچنین در بصره بصری خوان بکسر ای نگار   خوان سوم از فتح اول بی ز ضم ای گلعذار

خوان سری همچو غنی یک وزن ای فرخنده   معنیش مشهور یعنی زاد مستقطی بگو

سین او مکسور میباشد غلط ای آشنا   را بیش از ست خواندن دان خطا ای با رضا

اول سقمونیا مضموم دان ای باوفا   معنیش باشد گیاهی مشتهر در روزگار

وان سلامت همچو سختیانی ای حکیم مهربان — در سلامت یای لاحق نسازی ای جوان

سمت از فتح نخستین معنیش باشد طریق — خوان سئوال از ضم اول نی ز فتح است ای شفیق

آمد بر پای سپید کسر هم تشدید خوان — معنیش سردار هم سالار هم مشهور بدان

فارسی فصل آمد ای نکته سنج روزگار — سه به سین مهمله اندر عدد می کن شمار

در زبان فارسی باید صاد چون آن هشت حرف — کز زبانش ذکر شد در اصطلاحات ای شگرف

شبلت از کسر نخستین نی ز فتح است ای نکو — معنیش باشد برت ای نکوی فشار و

سپهبد را بکسر اولین ای شهسوار — بای او خوان فارسی مفتوح ای معنی نگار

بای حد مضموم با حساب لشکر بگو — وان سپهسالار بود صاحب ای نیکخو

سار را شتربان از زبده تن ساربان — سام دارد پنج معنی ای سخن سنج بیان

اولین نام پدر نوح پیغمبر بگو — دومین آن جد رستم پهلوان اشنو

سیومین آن پنج و چارم تیغ آید ای جوان — آنکه در آتش بود آنرا سمندر نام خوان

معنی او سام ابرد ران بعضی ای نیک خو — همزه بار آنرا آخته گفتند سامندر باد

بعد از آن تخفیف کرده در آخر هم — حالیا می خوان سمندر ای برجیر تمیز

پنجمین آن نام کوهی ای رئیس فر — در زبان تازی آمد معنی او مرگ زرد

هم بدان گیاهی در کان واحد سامه جان — در زبان هندوان نام کتاب ای نکته دان

باب شین معجمه و فصل آن در وی نیز | زان یکی تازی و دیگر فارسی ای جیز

اولین زان فصل تازی ای سپهر وقار | معنی شیخ است آن مرد کبیر

هم بدان بسیار معنی شیخ هم تکبر عیب نیز | دیگ و بین و دیگ معنی هم ببین

نیز مرد کان بود بسیار شهوت ای جوان | شهوه خور آنکه دارای شیر تکیه دان

شافعی از کسر فا نام امام با صفا | خوان شباب از فتح اول وان جوانی ای کیا

نی بضم اولین ای صاحب فرزانگی | وان شجاعت را بفتح اولین مردانگی

خوان شمال از فتح اول ستنش باد ای شمار | کان بود از سوی دست راست ای معنی نگار

لیک آن وقتی که سوی قبله رو باید آن | پشت سوی شرق با ای لیس مهربان

گر بخوانی اولش مکسور جیب بگو | نیز خوی و طبع آن معنی او ای نیک خو

اول شطرنج مکسور است ای دانای راز | معنیش آن بازی مشهور است ای بی نیاز

گرچه بشنو شطرنج را ای بردبار | اصل این شترنگ تعریب است شطرنج ای نگار

آمده شترنگ شین را هم مفتوح خوان | فارسی کاف است و نون تا ای سبک بیان

صورت انسان بنات ارچه بوید سمرکون | پشم او چون سو فرق آدمی ...

راست پای نر فتاده چپ ماده بود | ماده را بر عکس آن پای چپ افتاده بود

هر که گنبد می‌دراند هم [illegible] | یا لیس ار دو سال [illegible]

۳۸

[illegible]

میشود حاصل بدینسان آن نبات ای گل عذار | میکند اطراف آن خالی چنان ای بردبار
کنده گرد از زمین از قوت ناخن شبان | پس رسن را در گلوی کلو یا سگ بند آن
بسته بر پیش بهیمی نیز محکم ای نگار | آن بهایم گرسنه غایت بقوای تجربه کار
می نمایند آن بهایم را علف یا هیم زان | جانب طعمه روند از بیخ افتد بی گمان
نیز دان مردم گیا سنگ کن ای هشیار | نام آن بازی که مهره فتاده در کار
مهره ها از چوب صورت انسان | زان سبب شترنگ آمد نام آن ای یار
آمده شطرنج تعریب شنو ای هوشیار | راست بازی بهترست از جمله بازی ای نگار
شطرنگ از گشتین معنی او پاسبان | خوان شتر را ضم اول ای سخن سنج بیان
شترنگ را مفتوح خوان مضموم هم مکسور | معنی آن خوردن آب قمه شتا لش ای عزیز
آمده شا قول با قاف ای سخن فهم دبیر | هم بگو معنی شاقول آن ای سخنگار
معنی او آلت معمار رشناسید از آن | خانه دیوار را کند معمار ای دانش بیان
فارسی فصل آمد ای نکته فهم ور | شست را بیان این لفظ ای
تار ریش ستین آن ای خسرو شیرین | آنکه نویسند از صادش غلط باشند آن
زانکه نا صاد ور زبان ای ... | هم حروف هفت باشد در زبان صدر نشین
شاه اسپیر هم بگو هم شاه اسپیر هم بخوان | شاه اسغر هم بشنو هم شاه سپیرم را بدان

آمد شاه عجم همدان تو شاه آپرم	این همه نام کیان هان تو ای باغ کرم

تا ز پیش شنفته آن ای عارف روشن ضمیر	وجه ایجادش بشنو ای خسرو پیش پذیر

آن بود پیش از هنگام کسری ای فهیم	روزی در دیوان کسری ناگهان ماری عظیم

تیز گشت ظاهر حاضران خائف شدند	قصد هریک شد بکشتن گفت شاه هوشمند

در گذارید هریکی این مار را از حاضران	در پیش فکند در جاهی در آمد بیگمان

باز بعد سالی آمد مار در دیوان شاه	از دهن انداخت قدری تخمها خرد و سیاه

تخم او کشتند از حکم شهنشاه زمان	شاه اسپرغم شده پیدا از او در بوستان

نافعش میدان تو ای بهر بوا سیر و زکام	شاه دارو نام انگوری شراب آتشی نام

وجه تسمیه بشنو ای خسرو جمشید جاه	چون گرفته آب زانگورها جمشید شاه

بعد جوشش صاف او نوشید از جان شهریار	یافتش چون زهر قاتل بود تلخ ای هوشیار

زان سبب بگذاشت آنرا شاه در گوشه نهان	یک کنیز شاه را شد عارضه ای درد چنان

کز پس تابی رنج شقیقه موت را	بر حیات خود نموده بهتر ای دلربا

از برای مرگ آن تلخ آب انگوری جمشید	در میان ناامیدی صحتش گشته پدید

این حقیقت چون شنید خسرو جمشید شاه	شاه دارو گفته نامش آن شه عالم پناه

شاه بجان از چه بود گو از تو شاه زمن	اصل وجه شاهگان ای شاه بشنو تو ز من

۳۱

یا ی و گروه بدل ز یا نخوان تو شایگان — نام گنج خسرو پرویز بدای نکته دان

نیز آن گنج کلان کو لایق شاهان شمار — نام او شد شایگان ای شهریار کامگار

قافیه را آن که در وی شد تکلم ای عزیز — آن دو قسم آمد خفی و یا جلی ای با تمیز

آنکه در آخر الف نون هم بود ای نکته دان — نام او باشد خفی ز معنی فاعل بدان

همچو خندان هست و گریان ای نگار خنده — باربان و بادبان در قافیه باید شنو

آنکه را معنی جمع است منش دان در نشان — نام او را دان جلی ای واقف از هر بیان

معنیش دان کار فرمودن بود با حجره نیز — در کتاب شد آمد و صنعت ای تمیز

با ب و با بی نقط بشنو تو ای دانای راز — صبا و را معنی بدان تو آن خروس

کان کند بر پا کیان بانگ ای نگار خوش نوا — هم بدان معنی و در وی ... آشنا

هم بدان آن رگ که در وی چشم اشتر شد سپید — عارضه گردد از آن رگ اشتران را

خوان صبوح از ضم او معنی او باده او — گر بجوئی اوش صبوح ای اهل و داد

معنیش آن باده کان نوشند وقت صبحگاه — توبه کن وقت سحر تا پاک گردی از گناه

دان صبر از فتح اول تا بیش مکسور خوان — معنیش دان نام دارو ایلوا خوانند زبان

خوان صحاح از فتح اول ای شه منعم نگار — معنیش نام کتاب جوهری ای رستگار

کسر بر وی دان ضعیف ای رو مدار — آن کتاب اندر لغت بس معتبر مشهور

ای بصحاح ۱۲

وان صحاب از کسر اول معنیش یاران بخوان — خوان صداق از فتح اول مهر زن ای مستعان

نی ز ضم اولین ای خسرو فرخنده خو — صمت از فتح نخستین خامشی معنی او

صفح از فتح نخستین آن عصاره از وره — در زبان هند میگویند گوندای نیکبخت

نی ز کسر اولین ای صاحب روی زمین — صومعه را دان بفتح میم ای حلیه

صنعت از فتح نخستین پیشه هم کار خوان — وان صناعت را بکسر اولین ای نکته دان

معنی او نیز پیشه راستی پیشه گیر — صفح از فتح نخستین ای ز روشن ضمیر

معنیش باشد ورقها مصحف اعظم بخوان — نیز دانی گوشهٔ هر چیز ای روشن روان

از سکون حال گر صدقه بخوانی ای عزیز — وان غلط آن لفظ را ای خسرو صاحب تمیز

اول و ثانی مفتوح خوان ای هوشیار — معنیش چیزی به قدر اسپندی شهریار

باب ضاد و نقطه دار آمد بدان ای نکته دان — معنی ضاد است هدهد ای سلیمان زمان

خوان ضرورت را بفتح اولین حاجت شمار — چون کنی نسبت بچیزی خوان ضروری

وان ضرور از فتح اول معنیش لازم بگو — در لغت تحقیق این بوده شنید ای نیکخو

اول ضعف آمده مفتوح و هم مضموم گاه — معنیش دان ناتوانی ای قوی اهل

ناتوانی هم ز فتح آمد ای لبیب — ناتوانی بدن از ضم بخوانی ای ادیب

باب طای بی نقط آمد بدان ای هوشیار — معنی طای است بجید حرف

معنی او نیز آن شخصی بدان ای نوجوان
کان کند خواهش بجماع و صحبت زن هر دوان

فتح طا طلیا بخوان ای شاه بیدار کامگار
معنی او طایری دان نوع بهر شکار

گر چنین گویند بهر صید طلیا رفت باز
اینچنین گفتن روا نی شاب تو ای [illegible]

حالیا طلیا همی گویند بهر شی از آن
شد باستعمال مطلق هم مقید بیان

یعنی استعمال خاص از بهر عام است ای نگار
همچنین فرسن بدان ای [illegible]

بهر پای اشتر بمعنی فرسن کن بیان
هم باستعمال در پای مردم [illegible]

فرسن الانسان ببین قول آمد صراح
در لغت لیس معه آمد صراح ای نیکنام

گشته بهر عام استعمال خاص ای نیکبخت
فارسی طلیار دانند باز ای بهره ور

تای فوقانی رقم سازند زان هم اندر آن
در زبان فارسی این طلیا نیاید ای جوان

وان تعشق اشتقاق از اسم جامد ای عزیز
چون تحجر از حجر آمد بیان ای با تمیز

در روی وزن طلایع چون جدیا دار
معنیش جمع طلیعه تسمیه نوع ای [illegible]

خوان طلا تثبیت بضم طا و کسر نون بهر
وافق فتح طا و نون ثانی ای شه وی میز

معنیش آرام [illegible] شد مطمئن مشتق ازین
خوان طمع از فتحتین اول و [illegible]

پس بدان تازی زبان طلیار را ای آشنا
گفته آن سلمان که باشد ساقه طیار

در میان شعر خود از طای حطی بهر نکار
مدعای شعر او سازم رقم ای هوشیار

آنچنان بسیار شد [illegible] تو قرآن [illegible] / [illegible] اشارت [illegible] گیسوی [illegible]

نام شخصی دان طفیل ای [illegible] دار با تمیز / فی طلب [illegible]

یا طبیب را مشدد خوان تو هم مکسور دان / [illegible]

طبیب آمد هم مطبب نام ابنا [illegible] / مشتهر از طیب [illegible]

باب ظای نقطه دار آمد بدان ای [illegible] / معنی ظا آن [illegible] بسیار [illegible]

خوان ظهارت [illegible] اولین [illegible] / معنیش [illegible]

از سکون لام ظلمات [illegible] / [illegible] باشد [illegible]

معنیش بسیار تاریکی بدان ای ماهرو / قدر مهتاب [illegible]

باب عین بی نقطه شد دل ای [illegible] / معنی عین آنکه [illegible] چشم [illegible]

عین چشم و آفتاب و چشمه را تو بدان / چشمه میزان [illegible] هم [illegible]

هم بدان تو دیده بان جاسوس [illegible] / هم گزیده چیز [illegible]

هم بدان که [illegible] / هم بدان [illegible]

هم [illegible] / هم [illegible]

اهل شهر [illegible] هم بدان معنی آن / هم [illegible]

هم بخوان تو نام ده [illegible] / هم بدان [illegible]

هم عبابان یک گلیمی که باشد از بدیل ای نکته‌دان — نیز تا ده یا صد ماهر بدیل ای کامران

هم [illegible] نام حرفی از تهجی یاد دار — ماهر حاضر هم بدان جا حاضر ای [illegible]

هم حقیقت شهر عیسی ای سخن‌دان — الکنه قوم [illegible] واکشان هم [illegible]

هم بدان [illegible] قبیله هم گروه و پیشوا — هم [illegible] هم نظر کردن بدان ای [illegible]

آن برادر آن که باشد [illegible] — دائره بار آن [illegible] پوست باشد [illegible]

[illegible] — گشته باشی [illegible] باش [illegible] علم

هجو از فتح نخستین معنی او نکوهش [illegible] — [illegible] اول [illegible]

[illegible] باید [illegible] — داره [illegible] از فتح اول یاد دار ای [illegible]

معنیش [illegible] — جمع او باشد [illegible] ای [illegible]

عارضه [illegible] تخفیف یاد در روزگار — نیز عارضه [illegible] ای هوشیار

عنقا از نخستین [illegible] خوان — معنیش [illegible] ای سخن سنج [illegible]

[illegible] — پارسا [illegible] بدان از فتح اول [illegible]

[illegible] از فتح اول [illegible] — عشرت [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] ای [illegible]

معنیش چیزی که بشنیدن آن باشد گران | عضله از ضم نخستین و هم دوم ای جوان

خوان عطارد را بکسر رای ای فرخنده خو | معنیش نام ستاره و آن بتازی تیر گو

دان عطش از فتح ستین اولین و دومین | معنیش وان تشنگی ای گوهر دریای دین

خوان علاوه را بکسر اولین ای هوشیار | معنیش چیزی که بر چیزی زیاده شد بار

دان عمامه را بکسر اولین دستار خوان | خوان عصا و عضد را بکسر اولین ای نکته دان

معنی پرسش بیمار ای دانای راز | دان تو عنقا را بفتح اولین ای سرفراز

معنی او طایری معروف اسم آن ای نگار | لیک او مجهول جسم است و بتنها اسم کار

خوان عیال از کسر اول عیال مردمان | عطر ملسو آمده ای گلعذار نکته دان

معنیش خوشبوی معروف دان ای مشکبو | خوان فتح اولین خوشبو شنیدن ماه رو

خوان عیان از کسر اول معنی او آشکار | آشکارا از کسی هرگز مگو ای بردبار

عوق با عوج با آن طویل القد بدان | عوق را با نون عنق گویند عاید ازدها

باب غین معجمه دو فصل شد عیان | زان یکی تازی و دیگر فارسی ای نکته دان

اولین آن فصل تازی گلشن تازه | معنی غین ستبر و میغ ای یار و

معنی آن تشنگی هم دان بتازی غین عطا | هم بدان تو تیرگی را ای صبیح سخا

غرفه از فتح نخستین آمده ای کامران | معنی او آب یک برگرفتن بکف ای مهربان

۳۶

۳۷

از ضم خوان … یکمشت آب ای … — خوان غژ … از فتح اول …

هست … بفتح اولین … — زای منقوط است … روی ای …

زای با … خوان … شد ای … خو — صاحب … غژال … است …

بعض از تخفیف آن زا خوانده اند … — معنی غژال …

وان غلط از … اولین … — معنیش … خلاف …

یای آخر ور غلط باشد غلط ای هوشیار — از سکون لام … باشد …

خوان … از فتح اول ای … — معنی او … ای …

آن … فعل ماضی … ای … — تو توانی … خور …

فارسی … فصل … اینجا ای … — خوان … از …

اول … مفتوح ثانی … — دال و کسره … بدان

معنی … آید ای نگار — … آید معنی …

خوان … کاف فارسی … — … کاف تازی در بیان

… ای … نگار — شین … منقوط و مفتوح …

نون … وان کاف … فارسی … — معنیش … کاو …

هندیان گویند آنرا … — معنی ترکیب …

۳۸

غاو باشد گاو معنی شنگ شان توسن بود | گر سعادت یار تو خواهی امان از ...

در میان یا سیعا و فصل آید یا فصیح | زین سپس تازی دیگر فاسی ...

اولیش فصل تازی کن ... | معنی ... الکف ... و ...

خوان فرار از فتح اول معنیش بگریختن | وان فرح از فتح تحتین ای پسر شادی ...

معنیش باشد طرب یعنی خوشی ای شادمان | خوان فصیل قلعه را از صیاد ای ...

معنیش دیوار اندر قلعه باشد یاد دار | وان سفیل قلعه از سین ...

خوان فلان از ضم اول فی فتح اولین | معنیش باشد کنایت از کسی ...

فحش از ضم نخستین معنیش معروف دان | عام ... اند از فتح نخستین ...

آمده فهرست بکسر فا ورا از غیب تا | بی گمان فهرست ... ای ...

فاسی فصل است اینجا ای عزیز ... | معنی فاسی ... فار ای ...

اولین از شر مکین ... | ثانی استعمال فا در جای ... با ... بدان

همچو فا و گفت با او گفت ای ... | فا هم دارد چار معنی اولین ...

وان دوم ... و مانند تالف ... | چارمین زان نام ... از ... اصفهان ...

با قاف و آمد چو عنقا گشته کبرای ... | قاف را معنی ...

هم بدان کوه زبرجد گرد عالم ... | خوان قباله را به فتح اولین ای ...

معنیش حصنی که کافش مهر کرده اندر آن | [illegible] از ضم [illegible]

گاهی از فتح و گهی از کسر آید ای فلان | خوان قبول از ضم اول ای [illegible]

معنیش [illegible] | [illegible] بدان [illegible]

مر سبو را در چاه افگندن بدان [illegible] | [illegible] اولش [illegible]

وان قبول است عطا از پای بیگمان | معنیش [illegible] بدان ای کامران

خوان [illegible] از ضم قاف اول [illegible] | قاف [illegible] آمد [illegible]

معنیش سیلان [illegible] | آمده [illegible] الفتح اولین [illegible]

[illegible] | خوان [illegible]

معنیش [illegible] ای [illegible] | از سکون ثانی آمد [illegible]

از سکون [illegible] عطاهای [illegible] | [illegible] آمد [illegible] الامکان

معنیش آبادی [illegible] | خوان [illegible] الفتح اولین [illegible]

معنیش [illegible] سنگ [illegible] بدان | [illegible] گفته [illegible]

[illegible] | خوان [illegible]

[illegible] | خوان [illegible]

[illegible] | وان [illegible] الفتح اولین [illegible]

۳۹

معنی او ضد حرص آمد ان ای با غنا | فحجه از ضم نخستین ان که دارد
فطره از فتح اول فی سیر اولین | معنیش ان پل که باشد ...
باب کاف آید ازین و فصل ... | دان یکی تازی و دیگر فارسی را یاد دار
اولین ان فصل تازی ای سخن فهم | معنی کاف سپنج ...
هست کنبد الجنبذ نام عالی منش | دان لطا احبار را بعد از کعب ای نیکخو
آمده کفاره از تشدید فای ... | معنی او دان پل هر گنه ای دو تا
هم بدان کورسجا مده را بفتح اولین | معنی او هیچ ... ای ...
خوان کیاست را بفتح کاف تازی ای ... | معنیش دان آنکه ای سخن ...
فارسی فصل ستا ... ای ... | کاف را خوان ...
آمده شه یک اولین ای شهریار | تازیش اقلیم از نخستین یاد دار
خوان کلک از فتح اولین و دو یمان | معنی او هفت ... ای ... هیر
اولین ان آهنی کان بر سر فیلان زنند | واندانک قدر معنی آنکه باشد ...
دومین چوب کجی باشد که بر چوب گر | آن همی ... ای خداوند هنر
گوبهای سیم و زر از وی معلق می کنند | تیر اندازد ... هر کسی ای ارجمند
هر که زد آن گوی را از تیر ای شیر وغا | آنکسی را ... خلعت ...

سیومین چون کسی نماند از فقط هاء زان | هم وصل ازو نه نوازند هم کسر ازو بخوان

چهارمین آنکه زیر قطها شد ... | آن ز پشت لام بود یا از وی ...

پنجمین ... حرف ... | وان ششم ... هم دارو ...

همزه آن گشادن از کاف فارسی ای نکته دان | هم بکاف تازی آمد معنیش باشد عیان

باب آمد بدان وصل و رد استوار | زان یکی تازی و دیگر فارسی ...

اولینش فصل تازی ای نگار ... | معنی لام است آن ...

کان نصیحت کرده شد هم در ان ... | معنی ... در آن ...

هم نهاده ای تیر ... | هم ... معنی هر آن

لام الف را وجه ترکیب ای معنی نگار | این چنین معلوم شد از خوش نویس ...

لام الف و حرف باشد ای ... کلام | چون الف ساکن بود و مانند لا ... مدام

زان سبب حرکت نباشد ... ای دو | لام را الحاق او کردند از بهر سکون

گر کسی گوید چرا کردند الحاق خاص لام | بشنوی از جان جواب ای ...

و الف لام آمد چو اول بین ای دستان | زانکه لام است هم حرف الفنای ...

زان سبب ... کردند ... | ... همچون الف ...

... کردن ای نگار | هم ... کردن ...

هم فشندن چیزی از بجا بدان معنی آن | پنجه را رنجه مکن باز از زمین شان تو خوان

خوان لآلی را زفتح اولین زند بیز | [illegible] و جمع لؤلؤ [illegible]

[illegible] زهم اولین ای آشنای روزگار | ضد فشندن بدان لازم تو کن معنی نگار

لازمی آن زبای [illegible] غلط ای نیک نام | خوان نجام از کسر اول معنی [illegible] انجام

فارسی فصل الای شیرین کلام فرکار | چار معنی لام را در فارسی تو برشمار

اولین از [illegible] در [illegible] نانی مشک بیز | تیل و [illegible] هم بدان معنی آت ای [illegible]

هم سپند سوخته هم لاجوردی [illegible] | کان کشند از بهر چشم زخم بر کودکان

سومین لاف و گزاف و چارمین [illegible] نگار | لاخ را تو جای دان با مرکب بادوار

سنگ لاخ و دیولاخ و رودلاخ انکه [illegible] | [illegible] هر سه ندیدم هیچ جا ترکیب آن

باب میم آمد بدان دو فصل در وی آشکار | زان یکی تازی و دیگر فارسی ای هوشیار

اولینش فصل تازی نغز و پر تمیز | معنی میم مناب [illegible] تو نیز

آمده مجمر بوزن عنبری [illegible] | [illegible] چیزی که می سوزند [illegible]

مجمره از فتح اول دان تو ای هوشیار | [illegible] از کسر میم آمد ای [illegible] معنی نگار

خوان مدارات [illegible] | فارسی [illegible]

مدرسه از کسر دان جای درس [illegible] | فاعلش باشد مدرس ای [illegible]

43

دان مراز مصابیح اولین بهره پذیر / خوان مرج از فتحتین اولین و کسرین

معنی‌اش باشد فساد از روات ای امیر / چون شود با هرج وکرش ای او ساکن بخوان

معنی مدمج را غلط بهر ای نیکو / یا بود مدموج با هر ای شه فرخنده خو

معنی مرسوله امیدان فرستاده یقین / لیک مرسوا غلط با بدان ای نازنین

بهترین شد مرسله از صیغهٔ مفعول آن / وان مروّت هم مروّت هم [illegible] بخوان

اولش مضموم مفتوح است معنی ای نکو / گر بخوانی اولش مضموم ار مفتوح تو

واو مفتوح با تشدید باشد ای عزیز / پس خلاف آمد بتحقیق ای شه صاحب تمیز

گر کنی همزه بدل با واو ای فرخنده نام / واو شود در واو مدغم ای شه عالی مقام

پس مروت می‌شود از ضمتین ای [illegible] ببین / [illegible] شود همچون که مشهور است ای [illegible]

خوان مساجت بکسر اولین [illegible] / معنیش همچون [illegible] ای نیکخو

هست مستغرق بکسر ای معنی [illegible] / هست مستقبل بکسر [illegible] ای اهل [illegible]

معنیش آینده باد ای [illegible] حال را / مستقبل [illegible] بکسر میم ثانی آمد ای [illegible]

معنی او آنکه وارد [illegible] ای [illegible] / معنی [illegible] مقوم است ای [illegible]

زیر باشد [illegible] معنی [illegible] / عام فهمیدند از روی غلط معنی آن

یعنی [illegible] بالا کرده ای [illegible] / زیر را او معنی بالا تصور کرده اند

هم بدان معنی بود سیما شد صحیح — زانکه دو جزء بهم پیوستن ... تو ای ...

آمده ... بکسر و لیبن ای ملح خوان — معنیش باشد ستودن ای ... بر

آمده معجر بوزن منبر ای قدسی شعار — معنیش چیزی که اندازند بر سر ...

عام میگویند آنرا منبر ای والا مکان — آمده ... بفتح دل هم ز کسر ...

... از ضم را بجنبش بدان معنی او — نی ز فتح رای بالا ای سه فرخنده خو

بازی از کسر رای نقطه آمد عیان — معنی او نام نحوی فتح بر زا لیش بخوان

خوان ... ضم اول و مفتوح لام — با تشدید و مفتوح است ای عالی ...

معنیش باشد لبالب زان غلط ای ... — هم ... مثل آن با غلط ای با ذکا

وان ... هم ... از فتح اول هم ... خوان — معنیش نوعی عمارت لیس بلند ای کامران

آمده ... بفتح کاف ای قدسی شعار — معنیش نام فرشته هم بفتح ای نیک کار

آمده ... بکسر ای ... گرامی — معنیش جائی ... و ... ای ...

هر چه آن ظرفی که در وی حرف علت شد عیان — جای فا کلمه تو حرف واو یا یا را بدانی

... باشد همچو ... ... و وار — ...

همچو ... مثل آن بسیار باشد ای عزیز — وان ... لفظ ... بفتح عین ...

... و هم ... هم ... — ... هم ... هم ...

۲۵

نون مَمالک شین بفتح اولین یا ای نکته دان | خوان مُهام از فتح اول ای شهنشاه جهان

معنیش با جمع مهم آمد بگو ای رهنما | کسر هم تشدید خوان با هیئت ای بگو

معنیش وان مرد و ای نکو کی آزنده | اول نشاطه مفتوح ای نگین عِذار

معنی و آن نی کان شانه زنان را می کند | هم بیاد آید به وسل زنان ای یار

گر بجوئی اوش مضموم آن هم را بدان | کان نشانه مقیدای شکل نی مهیا

معنی متصدی آید پیش آینده بگو | وان قصد پیشی ای خسرو پاکیزه

معنی مستوفی آنکه میگیرد تمام | مصدر استیفا گرفتن جمله تشی ای نکو نام

فارسی فصل است اینجا ای سخن سنج بیان | امده مرکت بفتح اول ای جان جهان

بای نقطه دار ساکن کاف و خوان فارسی | معنیش مسجد بدان گر تو معنی وارسی

مرغ از فتح شخصین ان کواهی آگیاه | هندیان گویند آزاد و بیاد نی باغ تنها

معنی ... های عرب اکنده وان | زان روی معنی جیای است ای سخن سخنگو

باب الف اسیای فصل و نیز ایر | زان مکی ها ... ...

... اولین ان فصل مانی ای نکو | ... ...

هم دوات ما ای آمد نام شهر هم بدان | هم بدان جای ... ای سخن سنج

خوان لشا از فتح اول معنیش شادی بگیر | وان لقاوه از ضم اولین ای نکو

سغنیش باشد خلاصه فی فتح اولین | نقص آن فتح نخست آید کمی معنی ...

وان نکات از کسر اول جمع نکته بر شمار | آمده نکبت بکسر اولین ای هوشیار

معنی خواری و هم خستگی ای ذو ربین | صاحب موس میگویند بفتح ...

معنیش باشد مصیبت ای سخن سنج زمان | وان مفوج را بفتح اولین ...

خوان تو تعبیر سبوته ای سپهر وقار | هست مفوج غلط با همزه ای معنی ...

خاسی و فصل است اینجا ای سخن سنج زمان | معنی نون و دیدان ور خاسی ای ...

اولین وان شنه کان از جهان آبشکا | دو وبین باشد مخفف بهر اکنون باز ...

هم بدان از ستاره ابر و رنگین رخان | سیم با شوشه بخوان مضموم ای ...

واد او مجهول معنیش آن زن شمار | شوی آن زن زنده باشد و میان ...

وان سهاگن هند بین با خصم کشمیر | ضد او بیوه بدان ای نکته سنج مهر خو

خوان بنی از کسر بین اولین و دو بهیر | بای او مجهول ... [illegible]

آمده این باب اوای نکته فهم روزگار | معنی و او ست کوتان ... [illegible]

خوان وجاهت را بفتح اولین ای نامور | معنی و دان تو بود ای رشناس ...

وان وداع از فتح اول معنیش ... | خوان وضو از ضم اول ای سخن سنج زمان

معنی انشستن اعضای ... نگار | گر بجویی اولش مفتوح آن ...

مخصوص ... سمی شنو ... ابجد می کنی ... خوان و فا را زفتح اولش ای عزیز آشنا

... باشد که ای جلیس ... | وان الاسد را بفتح اولین ای کامکار

... سی آی ... | خوان بکسر اولین ستوار می هم غلبه گو

... را بکسر ... در فارسی زبان | معنی و ضد معمور است ای جان جهان

باب های هوز آمد اندر او دو فصل نیز | زان یکی تازی و دیگر فارسی ای عزیز

اولین آن فصل تازی ای سخن فهم ... | معنی هار از دن بشنو تو ای عالی مکان

معنیش باشد زدن بر رو طبانچه ... | هم نشانی طبانچه معنیش ای گل عذار

وان هزبر از فتح اولین دوم ... | معنیش باشد گر برای خسرو روی زمین

خوان هزبر از کسر اول معنی او شیر ... | شیر حیدر هم اسد ... باشد نام آن

... | ... شیر ... و هر باس ... ضیغم ... شمار

... اهل لغت ... | در میان جمله حیوانات باشد ...

گفته ام ... از برای ... | هجر از فتح نخستین فرقت آمد ای نگار

گر بخوانی اولش مضموم ای ... | معنی او هرزه گفتن ای سخن ...

... بفتح اول ... | آمده قعر ... اندازه ای اهل تمیز

اصل ... | ...

همچنین دان هیجمن را انجمن ای شاه من | همچنان داریخ در معنی سنج ای هوشمند

وزن فعلال است هندرا ای سخن سنج ... | تا بود فعلال ...

جز رباعی مضاعف نابود در هیچ جا | همچنین صمصام

زان شده مکسور هندرا ای عزیز نکته دان | قصه صرف است ...

از حجر باشد تحجر مثل آن دیگر شما | تا شود ماضی ...

گر کنی هندرا ز تصریف ای عالی مکان | ماضی هندس است ...

زای نقطه دار بعد از دال نبود در عرب | زان سبب ...

زا و سین چون قرب مخرج داشت ای ... | زان شده با هم بدل ...

ماضی او هندس است از من شنو ای ... | وان مهندس ...

هندسه فتح اول است و مصدرش ... | خوان مهندس ...

صاحب برهان قاطع اینچنین گفت ای عزیز | هندسه از کسر او ...

سین او مفتوح باشد لیک در ... | هست استعمال ...

فارسی فصل است اینجا ای عزیز ... | معنی ها هست ...

همگنان را خوان بکاف فارسی ای آشنا | کاف تازی عالم ...

معنی ها است پنج اول ... | گر پی ترتیب ...

... در سفته ... ای جوهر | هر چه در رشته ...

سیومین فلک کی آدمی بر کین بگو | چارمین خانه دان اسم اهل دانش بگو

پنجمین را گوشه گنبد بدان ای نکته دان | هم زهام آستر آید سینیش بلند دان

آمده این باب چهارم پای تحتانی بگو | اندرین دو فصل آمد ای تشنه وخنده

زان یکی تازی و دیگر پارسی ای ماه رو | معنی را زمن بشنو تو ای معنی نگار

شیر در پستان بها ندلغه و پسید بدان | در میان گوشه پستان بقیه شیر خوا

معنیش وان چه هم رفتار میخوان نهار | دشمن خود و انگشت چه ان زر گر خو

یا فتح کسر فا وان هم عالم ای ادیب | بود در علم حدیث فقیه باهی ای ادیب

خوان لقطار فتحتین و لیس دیگر | معنیش بیداری ... ای روشن جبین

با سکون قاف و دال ای نیز ... | خوان تو یونس با کسر و فتح و ضم ای

پل با فصیح نون اول ضم یا ای ... | زانکه در قرآن چنین آمد بدان ای ...

... فتح و ضم ... | سین او مضموم افصح زانکه در قرآن چنان

سال دان ای رهنما | بر همه میخوان بر خوان تحیت و اتما

... ای سخن سنج بگو | معنی ... گردان بگو

میان ... گردن ... | دو ... عیال مردمان ای ...

سیومین ... | چار صد ... لغت ای ...

تمام شد

1304 ۱۳۶۲۹